

نگره‌ای به نشانه‌های مانایی و زیبایی ادبیات کهن ایران

قسمت اول

● دکتر شهرام گیل آبادی
مدیر رادیو تهران

از نظر نشانه‌شناسان، نشانه‌ها علامت‌هایی اختیاری‌اند که به دلیل جلوه‌گری عمیق و دقیق سرمانایی یک اثر را به گونه‌ای در زمانی برای اعصار گوناگون به ارمان می‌آورند.

شرق و سپس ایران، واجد فرهنگ و ادبی پراج و گرانبهاست که ارزش‌های عظیم آن، گاه و بیگاه، ناآشنا می‌نماید. دریافت و رمزگشایی نشانه‌های این ادبیات کهن، خواه به نظم و خواه به نثر، همواره سه و سوسه بزرگ را در ما برمی‌انگیزد:

- سرمانایی و راز زیبایی آن را دریابیم

- بارقه‌های نمایشی آن را کشف و برای تبدیل این آثار به آثار قابل عرضه در جلوه‌گاه

هنر نمایش، تلاش کنیم

- از برابند پاسخگویی به نشانه‌های عمیق فوق، در انتهای قرن پرکشاکش بیستم میلادی،

از شناخت و درک ظریف آن، نمایشی جلوه‌گر شود که همگان از آن به عنوان نمایش ایرانی نام برند.

آموزش و هدایت مردم به وسیله داستان، افسانه، حکایت و تمثیل قدمتی دیرینه دارد و

اساساً از آنجا که ایمان معرفتی است از حقیقت مطلق و با توجه به اینکه حقیقت مطلق به واسطه اشکال و صور شهودی تعریف شدنی نیست، بنابراین شیوه‌های استعاری، خیال‌انگیز و افسانه‌ای برای آگاه‌سازی مردم کارکردهای ویژه‌ای می‌یابند.

مهم‌ترین علائق بشری، خواه دینی یا دنیایی، در قالب نشانه‌های ادبی پای به عرصه می‌گذارند و مطالعه هر دین مستلزم مطالعه متونی است که در ابتدا نانوخته بوده، در افواه جاری شده‌اند. متون دینی همواره با ادبیات پیوند دارند و هر دو در یک فرایند، رسالت تبلیغ را در گسترده‌ترین برخورد با زبان، کاربردها، ابزار و چگونگی آن پیدا می‌کنند که از میان روش‌های تبلیغ و نشر، حکایات، تمثیل‌ها و قصه‌ها کاربرد ویژه و گسترده‌ای دارند.

تمثیل یا حکایت عبارت است از استفاده از تجربه و بهره‌گیری از اشیای مأنوس برای برجسته‌سازی یک نکته اخلاقی، دینی و سیاسی که اراده معنای حقیقی از بیان آن ممکن باشد.

هسته مرکزی ماجراهای اخلاقی، دینی و اساطیری در قصص، افسانه‌ها و روایات مذهبی، نبردی است میان نور و ظلمت.

در ستیز میان نیکی و زشتی و آورد خدا و اهریمن - خواه در آوردگاهی خارجی و سرزمینی پهناور و خواه در تن یک انسان - سرانجام پیروزی از آن نیکی و شکست و ذلت از آن زشتی و اهریمن است.

ادبیات به جامانده از آن دوران با تمام اندک بودن و دچار نهب و چپاول و معدوم شدن‌ها و فرسودگی‌های ناشی از گذشت قرون و اعصار، از لحاظ غنا، وسعت قلمرو اساطیر و روایات کهن، داستان‌های بزمی و رزمی، اندرزنامه‌ها و اشعار دل‌نشین و داستانش موجب بهت و حیرت و از طرفی سربلندی و افتخار است.

کاربرد هنرمندانه زبان، بازی فریادی اندیشه‌ها، لحن، صور خیال و دیدگاه روایت در آنها خواندنی و شنیدنی است و می‌توان گفت بی دلیل نیست که مایه اصلی و مهم آثار شاعران، فلاسفه، داستان‌پردازان، حکما و دانشمندان ایرانی و عرب تا سده‌های ششم و هفتم هجری همین میراث بوده است.

برای جست‌وجوی دلیل این استمرار شاید بتوان به این نکته اشاره کرد که اساساً تعارضی بنیادین بین این جهان‌بینی با جهان‌بینی که با یک حمله نظامی وارد ایران شد، وجود ندارد. بر اثر ترجمه‌های آثار پیش از اسلام و به دلیل برقراری موازنه فرهنگی میان ملتی مورد تحقیر و گروهی غالب و پیروزمند، سرچشمه‌ها و بنیان‌های ادبی - فرهنگی ایرانی به فرهنگ و هنر دوره اسلامی تراوش و به خاطر وجود اشتراکات فراوان به پیوستگی و ترکیب مبارکی دست یافت که می‌توان گفت تمدن اسلامی و فرهنگ ایرانی چنان با یکدیگر عجین و ممزوج گشته‌اند که تشخیص و تمایز اینکه کدام عنصر، ایرانی و کدام وجه، اسلامی است به دشواری صورت می‌پذیرد.

از اصول فکری مشترک بین ایرانیان پیش از اسلام و پس از آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- اصل تجزیه عالم به دو قسمت خیر و شر، حق و باطل، نور و ظلمت

- وجود انسان از پیوند روح و جسم، روان و تن

- نبرد دائمی میان نور و ظلمت، حق و باطل

- پیروزی نهایی نور، حق و ...

آموزش و هدایت مردم به وسیله داستان، افسانه، حکایت و تمثیل قدمتی دیرینه دارد و اساساً از آنجا که ایمان معرفتی است از حقیقت مطلق و با توجه به اینکه حقیقت مطلق به واسطه اشکال و صور شهودی تعریف شدنی نیست، بنابراین شیوه‌های استعاری، خیال‌انگیز و افسانه‌ای برای آگاه‌سازی مردم کارکردهای ویژه‌ای می‌یابند.

دلایل رشد و گسترش ادبیات ایران - که هر گاه سخن از فرهنگ ایرانی به میان آید، یاد ده‌ها سخن‌پرداز نامدار ایرانی در ذهن نمایان می‌گردد - در قدرت و توان ترکیب با فرهنگ اسلامی بود. این چکیده و افشرد که نام ادبیات با عظمت ایران را یدک می‌کشد، در بردارنده ویژگی‌هایی است که صد افسوس، سایه بر سر تئاتر این مرز و بوم نینداخته و گوشه چشمی به آن ننموده است؛ هر چند در عرصه ادبیات حماسی، غنایی، تغزلی و تعلیمی راهی پیموده است که کمتر فرهنگ و ادبیات کشوری حتی در ابتدای آن راه‌ها ایستاده باشد.

ایلیاد و ادیسه سرچشمه جوشان نمایش در یونان باستان شد که تئاتر امروز اروپا مدیون بهره‌گیری تئاتر پیشه‌های آن سامان از ادبیات کهن آن سرزمین است. اما شاهنامه فردوسی مهجور ماند و حماسه‌های بی‌بدیش هیچ‌گاه به درستی و آنچه‌ان که باید، مورد توجه قرار نگرفت.

مولوی، این قصه‌پرداز بی‌مثال، بازشناسی نگردید، همچنان که هیچ کس دیگر.

اندیشه‌ها و جهان‌بینی ایرانی - اسلامی مردم ما عموماً و بیش از هر چیز در یک نوع ادبی به نام «قصه» متبلور می‌شود که این امر در شکل‌گیری فرهنگ، ادب و رسوم اسلامی دارای نقشی اساسی بوده و هست.

قصه‌سرایان آشنا و ناآشنا با نام‌های مختلف در سراسر جهان با

فهم و کشف اسرار جهان و شهود جزئی از رازهای خلقت، آن وقایع اسرارآمیز را جز در لباس قصه نگفته‌اند. آنان برای قبایل پراکنده بشر، هویت آسمانی، اسطوره‌های تاریخی، علمی و هنری ساخته‌اند و شکل و شمایل به اجتماعات و اخلاقیات و مادیات مردم هر قوم داده‌اند.

قصه سرایی از لوازم این جهانی بشر است. در قرآن کریم قصه به صورت مکتوب وجود دارد که قصه‌گوی آن خداست. قصه پرداز بزرگ به هر که آن قصه را می‌خواند در ابتدا می‌گوید: «افقص القصص لعلهم یتفکرون»^(۱)

حتی در جایی از قرآن کریم با اشاره به «احسن القصص» تأکیدی هم بر قصه‌ها شده است: مرد گفتش، ای امیرالمؤمنین! جان ز بالا چون بیامد بر زمین؟

آورده شده است.

گذشتگان و بزرگان ادب ما از این اصطلاحات به معنای مترادف در آثار خود استفاده کرده‌اند، بدون آنکه برای آنها، حد و مرز جداگانه و متفاوتی قائل شده باشند:

ماجرای بلبل و گل گوش دار
گرچه گفنی نیست آنجا آشکار

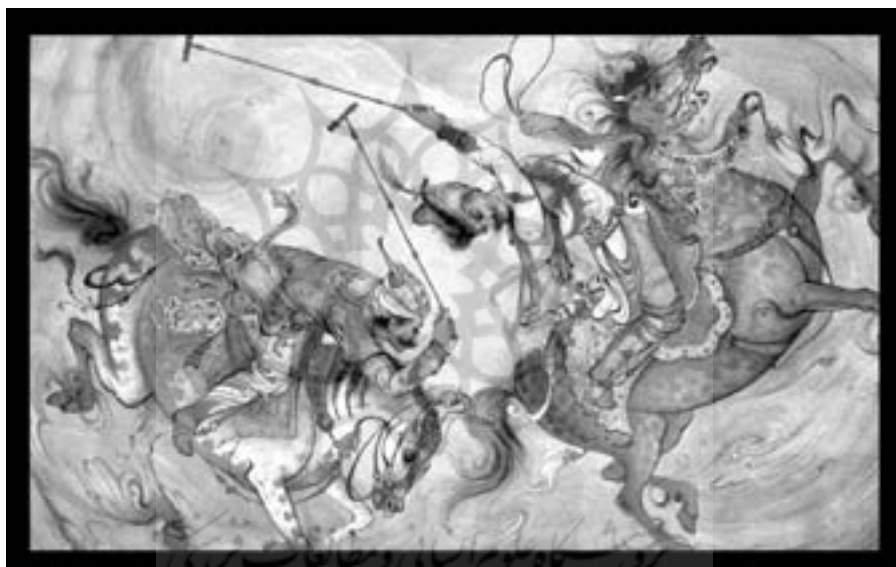
مولوی، مثنوی معنوی

گفت دانایی برای داستان
که درختی هست در هندوستان

مولوی، مثنوی معنوی

به انصاف شه چشم دارم یکی
که بیند در این داستان اندکی

فردوسی، شاهنامه



مرغ بی اندازه چون شد در قفس؟

گفت: حق بر جان فسون خواند و قصص.

مولوی

در متن‌های ادبی گذشتگان، مفهوم اصطلاحاتی نظیر: قصه، افسانه، حکایت و... در هم آمیخته است، به صورتی که مفاهیم آنها را نمی‌توان از هم جدا و مشخص نمود. مفهوم در میان مردم کوچه و بازار شناخته شده است. قصه در ادبیات دنیا نیز دارای تاریخچه‌ای طولانی است و در عین حال در میان ملت‌های کهن‌تر سابقه‌ای قدیمی‌تر دارد و ایران از معدود کشورهایی است که به داشتن قصه‌های کهن معروف بوده، نامش در فرهنگ‌های ادبی و دایره‌المعارف‌ها در کنار مللی نظیر: چین، مصر، سومر، بابل و یونان (کشورهایی که زادگاه قصه بوده‌اند)

قاضی همدان را حکایت کنند که بانعلبند پسری خوش بود.

سعدی، گلستان

تمامی اصطلاحات، قصه، افسانه، حکایت، ماجرا و... در کل به آثاری اطلاق می‌شوند که:

- دارای جنبه‌های خلاقه‌اند

- نظر به حوادثی واقع در گذشته داشته، بازتاب اخلاقی،

حکمی و سیاسی آن حوادث را بررسی می‌کنند

- شخصیت‌ها و رویدادها با آنکه ظاهری آشنا دارند، اما

نمادین بوده، واقعیت‌های اخلاقی و روانی آدم‌ها در آنها

بیشتر مورد توجه‌اند

- با آنکه نظر به وقایعی دارند اما هرگز در صدد ایجاد احساس

یک زندگی واقعی نبوده، بلکه بیانگر عقایدی ذهنی‌اند

- تمامی ارکان آنها نظیر: زمان، مکان، زبان، اشخاص، موقعیت و... تا جایی مورد نظر قرار می‌گیرند که آن عقیده ذهنی و مخفی و غیر قابل مشاهده، امکان رؤیت یابد.

تقسیم بندی قصه‌ها از حیث مضمون

دسته‌ای که صبغه اساطیری و کهن دارند؛ چون قصص الانبیا که در تفاسیر و قصص قرآن و کتبی نظیر تاریخ بلعمی و قصص الانبیای نیشابوری و کشف الاسرار میبیدی آمده است.

قصصی که شرح احوال عارفان و بزرگان دینی و مذهبی اند؛ چون: تذکره الاولیاء و اسرار التوحید.

قصصی که در آنها مفاهیم عرفانی، فلسفی، دینی، اخلاقی و سیاسی به وجه تمثیل و به شکلی رازگونه و نمادین بیان می‌شوند و معمولاً در آنها به جای اینکه مطالبی را با احتجاجات و اقامه دلایل فلسفی، عرفانی و دینی بیان کنند، از حکایت مدد گرفته، منظور توسط قصه به طور مستقیم به مخاطب منتقل می‌شود؛ مانند: **منثوی معنوی، عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، کلیله و دمنه و مرزبان نامه.**

قصه‌هایی که جنبه‌های واقعی، تاریخی و اخلاقی در آنها به هم آمیخته و اغلب در ضمن وقایع کتب تاریخی نیز آمده‌اند؛ چون: **تاریخی بیهقی، تاریخ بلعمی و...**

قصه‌ها و داستان‌های پهلوانی و حماسی که شاهنامه فردوسی در رأس آنها قرار دارد. در این آثار، وقایع تاریخ، افزایش مجدد و پرداختی هنرمندانه یافته، تحت تأثیر ذهن، احساس و دیدگاه نویسنده نوشته می‌شوند و نویسنده، واقعه را با تمامی ویژگی‌های داستانی باز می‌آفریند. شاید بتوان گفت:

- اساس این گونه داستان‌ها تاریخ، ظاهرشان داستان، روش آنها اساطیری و نگرششان ملی، دینی و آرمانی است.

- قصه‌های عامیانه‌ای که اغلب جنبه بزمی و رزمی دارند و در آنها ماجراهای شاهان، امیران، بازرگانان و مردان و زنان گمنامی آمده است که بر حسب تصادف با واقعه‌ای عبرت‌انگیز و سرگرم‌کننده روبه‌رو شده‌اند؛ مانند: **سمک عیار و داراب نامه طرسوسی.**

- مقامه: قصه‌ای است که در آن بیشتر به عبارت پردازی، سجع‌سازی و صنایع لفظی توجه شود و قصه آن بر محور موضوع واحد بگردد؛ مانند **گلستان.**

به طور کلی آثار خلاقه متون گذشته زبان فارسی این گونه‌اند.

قصه‌ها از حیث کارکرد

همه قصه‌ها از حیث محتوا با توجه به مخاطب به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند:

- قصه‌هایی که معانی زمینی به خود می‌گیرند، یا به عبارت دیگر، این جهانی شده، معانی ظاهری از آنها حاصل می‌گردد؛ نظیر

قصه‌هایی با روایت‌های حماسی مربوط به افراد و وقایع تاریخی. در واقع توجه مخاطب اهل صورت به پوسته و صورت، موجب حرکت اسطوره‌ها، شخصیت‌ها و رویدادها در سطح شده، استنباط از آنها به صورت داستان‌هایی عاشقانه با روابط «تثانی»، حماسی و پهلوانی با جلوه‌های پرکشش اما سطحی زورآزمایی، خونریزی و افسانه‌های غول و جن و پری جلوه‌گر می‌شود.

- قصه‌هایی که معانی قدسی و مینوی از آنها اخذ می‌شود. این نوع بهره‌گیری از قصه‌ها خاص جماعتی «اهل خاطر»، «نکته‌دان»، «رمزشناس» و... است.

تمام این قصص - همان‌گونه که بیشتر گفته شد- دارای جوهری یکسان و ظواهر و جلوه‌هایی متفاوت‌اند. در ذات این قصه‌ها نوعی تقابل و کشمکش وجود دارد. رویدادها در تقابل و درگیری متفاوت‌اند: گاه نبرد انسان است با دیو در جهان بیرون و گاه در جلوه و آوردگاه چنین نبردی است و بدین خاطر است که حماسه‌های عرفانی و پهلوانی دوروی یک سکه‌اند.

قصه و داستان

«داستان، شامل هر نوع نوشته‌ای است که در آن ماجراهای زندگی به صورت حوادث مسلسل گفته شوند». اگر در قصه - که آن نیز ترتیب وقایعی است که پس از هم به وقوع می‌پیوندند - خواننده به دنبال پاسخ به این سؤال باشد که «بعد چه شد؟» در داستان، خواننده به دنبال این پاسخ است که «به چه دلیل چنین اتفاقی افتاد؟»

در داستان، ساختمان منطقی، فکری و سببی وجود دارد و شبکه‌ای از روابط علت و معلولی بر تمام اندام یک نوشته تنیده شده است و شاید بتوان گفت هیچ عاملی به اندازه علت و معلولی در توضیح یافتن داستان دخالت ندارد. اما در قصه‌های کهن، منطقی دیگر حکومت می‌کند که می‌توان از آن به «منطق ایمانی» یاد کرد.

انسان امروز به دلایل عدیده‌ای که مهم‌ترین آنها جزئی‌نگری است، با دور شدن از مرزهای والاگرایی، برای هر پدیده کوچک علتی متصور است و هر معلولی را تحت تأثیر علت یا مجموعه‌ای از علت‌ها می‌داند. انسان امروز خود را صاحب اختیار و در مقامی والا می‌بیند و معتقد است «می‌اندیشد، پس هست» و این «هست» با «هست» قدما در اندیشه انسان تفاوت مبنایی دارد، همان‌طور که امروزه روابط علی و معلولی با حوادثی که از علت و معلول‌های سطحی یا عمیق سرچشمه گرفته‌اند، در آثار ادبی و داستانی مهم تراز هر چیز دیگری هستند.

این شبکه استدلال و منطق محوری، در پذیرش آثاری نظیر قصه‌ها و افسانه‌ها عموماً به بن بست می‌رسد. پس چگونه است که اقبال به این قصص و افسانه‌ها از میان نرفته است؟ قطعاً در نوع شبکه استدلالی و منطق مخاطبان می‌توان رد پای این باورها را جست‌وجو کرد. منطقی که در دوران کودکی، انسان را با

جهانی پر از رمز و راز پیوند می دهد، یقیناً همان منطقی است که می توان به آن اشاره کرد؛ منطقی که پیش از این، در ابتدای زندگی انسان، در طفولیت بشر و حتی در صدها و هزاران سال پیش به او آموخت که چگونه بیندیشد، چگونه زندگی کند و... منطقی که امروزه در داستان جای خود را به شبکه ای از روابط علی و معلولی داده و منطقی که امروزه فراموش شده است، همچون زبان و...

در همین جا لازم است اشاره کنیم که این بدان معنی نیست که در قصه ها جست و جوی روابط علی و معلولی راه به جایی نمی برد یا اساساً قصه های ایرانی، بدان گونه اند که در آنها خارق العاده بودن اصل است. به هر حال جایی برای هر نوع پرواز خیال و... است.

خیر! همان گونه که بیشتر توضیح داده شد، مکان، زمان، شخصیت، زبان و حتی منطق پیمانه و قالب است و تا جایی مورد توجه قرار می گیرند و تا موقعی حریمشان رعایت می شود که به طرح مضمون کمک کرده، اعلام نظر نویسنده را به تأخیر نیندازند.

دانه معنی بگیرد مرد عقل
نگرد پیمانه را اگر گشت نقل

مولوی، مثنوی معنوی

پس که «منطق گریزی» نیز در خدمت «نقل مضمون» است. مگر همین منطق گریزی موجبات سخن گفتن حیوانات را فراهم نمی کند؟ حال آنکه محال است که بلبل سخن بگوید، کلاغ سخن چینی کند، شیر به سلطنت بیندیشد و روباه توطئه کند.

ماجرای بلبل و گل گوش دار
گرچه گفتمی نیست آنجا آشکار...

وحدت در سراچه کل

کل گرایی یک مثنوی، نگرش و جهان بینی است. این جهان بینی تابع نوعی نگاه وحدت بین به جهان پیرامون است. بنابراین، اصل تمام جلوه ها، رنگ ها و اجزای در جهان واحد است. تمثیلی در قرآن وجود دارد بدین مضمون که اوراق کتاب خدا (کل) به طور پراکنده در دست مردم قرار می گیرد و هر که به همان اندازه که در دست دارد (جزء) خرسند می شود.

کل گرایی و متحیر نگشتن در هیاهوی کثرت در قصه نویسی از دو وجه قابل بررسی است:

- کل گرایی در شکل

- کل گرایی در محتوا

کل گرایی در شکل (قالب)

توجه به مثنوی کلی گرایانه در بنای قالب و شکل قصه، دو نکته اساسی و مهم را گوشزد می کند:

- پرهیز از پرداختن به جزئیات

- پرهیز از آشکار سازی و وضوح یافتن هر کدام از ارکان قصه؛ نظیر: شخصیت، مکان، زمان، زبان و...

بنابر دستور العمل فوق در قصه ها به فضا، مکان، زمان، شخصیت و خصوصیات ذهنی و روانی او، دنیای تأثر و تأثیرات شخصیت ها و همچنین به وضعیت ظاهری آنها توجه زیادی معطوف نمی شود.

با رعایت اصول کل گرایی در شخصیت پردازی، قصه پرداز برخلاف داستان نویس، توجهی به آفریدن و بررسی درون شخصیت ها نمی کند و در پرداخت شخصیت از چهار ساحت و بعد خصوصیات فیزیکی، اخلاقی، اجتماعی و اعتقادی، تنها به آن بخش هایی توجه می کند که مضمون به آنها نیاز دارد. این مقدار گاه زیاد و گاه کم است، اما هیچ گاه اضافه بر مقدار مورد نیاز نیست.

این نحوه و میزان معرفی شخصیت - تحت تأثیر مثنوی کلی گرایان - موجب می شود:

- قهرمان ها قابلیت های عام یافته، نمونه هایی کلی از خصایل کلی با جهان بینی کلی شوند؛ یعنی صفات شخصی و فردی بشر به یک صفت بنیادین جمعی تبدیل می شود که برگرفته از نوع نگاه نویسنده است

ب- اطلاعات مخاطب در مورد شخصیت کلی باشد، بنابراین مخاطب اشخاص را به میزان فهم و درک خود تصویر و تکمیل می کند

ج- گذر از سطح تعاریف جغرافیایی، تاریخی، روانی و فیزیکی شخصیت موجب عمومیت آن شود.

مکان و زمان

مکان و زمان همواره باید از دو وجه مورد توجه و دقت قرار گیرد:

- مکان (مکان جغرافیایی و جای رویدادها)

- زمان (زمان تاریخی یا دوره، عصر، وقت، گاه، موقع)

مثال:

شنیدم که دزدی در آمد ز دشت

ز دروازه سیستان برگذشت

مکان جغرافیایی: سیستان

مکان رویداد: آن سوی دروازه شهر

مثال:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

ز گرمابه آمد برون، بایزید

زمان تاریخی: قرن...؟

وقت: سحرگاه عید

با روشن شدن مقصود از زمان و مکان، ذکر این نکته بسیار

مهم ضروری است که زمان تاریخی و مکان جغرافیایی قصه‌ها همواره تابع این اصل است که زمان همواره گذشته و ماضی است و مکان همگون با زمان (و عموماً لامکان) و متناسب با ضرورت ذاتی قصه:

آن شنیدستی (گذشته) که در اقصای دور (لامکان)

بار سالاری بیفتاد (گذشته) از ستور

آن شنیدستی که در عهد عمیر (گذشته مشخص)

بود چنگی مطربی با کروی فر زمان کلی گذشته‌ای که قصه‌ها در آن به وقوع می‌پیوندند، لزوماً گذشته‌ای مشخص و معین نیست و بیشتر به نوعی بی‌زمانی یا بدایت و ازلیت خالی از حد و رسم تاریخی باز می‌گردد، به طوری که فوق کهن می‌نماید؛ گذشته‌های دوری که برای نقل آنها از قیودی نظیر: روزی، شبی، سپیده دمی و... بهره می‌جوییم:

سپیده دم چو سر برزد سپیدی سیاهی خواند حرف ناامیدی هزاران نرگس از چرخ جهانگرد فروشد تا برآمد یک گل زرد

نظامی، خسرو و شیرین

«در روزگار پیش پادشاهی بود سخت بزرگ و ملک وی عظیم بود و نعمت وی تمام و فرمان وی روان».

کشف الاسرار

زمان و مکان فرضی و واضح نبودن در بیان آنها؛ چون تعبیه زمان و مکان فرضی در بعضی از رمان‌ها یا داستان‌های کوتاه و بلند امروزی، به نویسنده امکان می‌دهد تا فکر و اندیشه‌اش را در حیطه زمانی و مکانی خاص با جنبه‌های تمثیلی و نمادین مطرح کند و به قصه‌اش بعد جهانی و کلی بدهد.

موارد اشاره شده از جمله نکاتی هستند که برای تبدیل برخی قصص به نمایش باید برای آنها راه‌حلی صحیح و اصولی جست. این مورد نیز چون سایر موارد برای دریافت «مضمون» و «نکته» بی‌اهمیت انگاشته می‌شود؛ زیرا همان‌طور که در طول این نوشته

کاربرد هنرمندانه زبان، بازی فریبی اندیشه‌ها، لحن، صور خیال و دیدگاه روایت در ادبیات کهن خواندنی و شنیدنی است و می‌توان گفت بی‌دلیل نیست که مایه اصلی و مهم آثار شاعران، فلاسفه، داستان پردازان، حکما و دانشمندان ایرانی و عرب تا سده‌های ششم و هفتم هجری همین میراث بوده است.



بارها تکرار شد، هر چیزی که اشاره مستقیم و مساعد برای رسیدن مخاطب به «معنا» نداشته و همطراز ظواهر فریبنده و اغواکننده باشد حذف می‌شود. از آن جمله است عنصر زمان و گذشت سریع و بی‌وقفه آن در مواقعی و توقف آن در مواقعی دیگر:

هفت نوبت صبر کرد و بانگ کرد

تا که عاجز گشت از تیباش مرد

مولوی، مثنوی معنوی
مدت ده سال سرگردان
بگشت

گه کهستان، گه خراسان، گاه دشت

از پس ده سال او از اشتیاق
گشت بی‌طاقت ز ایام
فراق...

چو یک ماه شد هم چو یک
سال بود
چو سه سال شد ساز میدان
گرفت

چو ده ساله شد زان زمین کس نبود

فردوسی، شاهنامه

بیان گذشت زمان در این نمونه‌ها در سینما با عمل «دیزالو» و در قصه با «کلام» میسر می‌شود. چرا زمان به سرعت می‌گذرد؟ روشن است که به دلیل پس زدن تمام عوامل بازدارنده نویسنده در راه رسیدن به مقصود... در حالی که هر چند این زمان‌ها بر قهرمان‌ها گذشته و هر چند روحيات، خلیقیات و شخصیت‌ها در طی این دوران دچار تغییر و تحولاتی شده‌اند، اما بیشتر گفته شد که قصد این قصص تبعیت از نمونه‌های کلی و ازلی است، نه واقعی و تاریخی، بنابراین هر چه زمان بر قهرمان بگذرد تغییری در منش، کنش و رفتار او حاصل نمی‌شود، مگر اینکه گزارنده قصه به تبع مضمون و موضوع، خواهان آن باشد.

ادامه دارد

پاورقی:

۱- قصه‌ها را برای مردم بگو، باشد که در آن تفکر کنند. (اعراف، ۱۷۶)